

Siasate motalieh, 7th Year, No.25, Summer 2019, pp. 213-234
DOI: 10.22034/sm.2019.37454

Pattern of Progress and Crisis Issue

Abdul Hamid mo'arrefi mohammadi¹

1. Assistant Professor, Department of Economics, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Esfahan, Esfahan, Iran; a.h.mohammadi@ase.ui.ac.ir

Received: 31 August 2019; **Revised:** 3 September 2019; **Accepted:** 21 September 2019

Abstract

The present study aims to investigate and provide a model for resolving the existing crises in Iran (such as environmental, economic, political, cultural and other crises). The present descriptive-analytical study showed that the Islamic-Iranian model of progress used in Iran, is an abstract model which could not be implemented and cannot solve the crises. To make this model work, a strategic calibration approach is needed. In this approach, due to the two principles of integrity and change, in the two axes of problem recognition and problem solving, the model of progress is calibrated by focusing on a specific problem. It also revealed how, in a phenomenological view of the problem of industrialization, this issue is being heralded in a hermeneutic context within the framework of the political economy system in Iran and the world.

Keywords: Iranian-Islamic Model of Progress, Crisis, Strategic Calibration, Political Economy.

الگوی پیشرفت و مسئله بحران

عبدالحمید معرفی محمدی^۱

۱. استادیار، گروه اقتصاد، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:
a.h.mohammadi@ase.ui.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۹؛ تاریخ اصلاح: ۱۳۹۸/۰۶/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۳۰

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی و ارائه الگویی برای رفع بحران‌های موجود ایران (مانند بحران محیط زیست، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و غیره) بود. مطالعه توصیفی-تحلیلی حاضر نشان داد که الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت کشور ایران، یک الگوی انتزاعی بوده که قابلیت عملیاتی شدن و حل بحران‌ها را ندارد. برای عملیاتی شدن این الگو نیاز به رویکرد کالیبراسیون استراتژیک است. در این رویکرد با توجه به دو اصل تمامیت و تغییر، در دو محور تشخیص و حل مسئله، الگوی پیشرفت با محوریت یک مسئله مشخص کالیبره می‌شود. همچنین در این پژوهش مشخص شد که چگونه در یک نگاه پدیدارشناسانه به مسئله صنعتی شدن، این مسئله در یک دور هرمنوتیک، در چارچوب سیستم اقتصاد سیاسی در ایران و جهان تعین می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت، بحران، کالیبراسیون استراتژیک، اقتصاد سیاسی.

مقدمه

تاکنون مطالعات اندکی در زمینه مبانی فلسفی و روش‌شناسی الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت ارائه شده است که از جمله می‌توان به «مؤلفه‌های حکمرانی عادلانه در چارچوب نظریه زیست جهان» (قزلسفلی، ۱۳۹۷: ص ۱۳۰-۱۱۳)، «مبانی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران: تعدد تفسیرها؛ چالش‌ها و راهکارها» (ملکی، ۱۳۹۷: ص ۷۷-۹۴) و «رابطه دین و سیاست در نگاه تطبیقی به آرای ملاصدرا و هگل» (جبارنژاد و لکزایی، ۱۳۹۷: ص ۱۹۲-۱۷۳) اشاره کرد. در این مقاله از یک روش‌شناسی کل‌نگر برای طراحی الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت استفاده شده است. از نظر نگارنده، ارائه الگو برای توسعه و پیشرفت یک جامعه تابع دو گروه پارامتر است:

نخست، پارامترهای انتزاعی و درونی نسبت به الگو که بیانگر عقلانیت حاکم بر الگو است. این پارامترها در الگوی موجود در قالب مبانی، آرمان، رسالت، افق و تدابیر آمده و برای طراحی یک الگو لازم، اما کافی نیستند، چراکه در مورد مسایل موجود و عملیاتی کردن الگو برای حل این مسایل در شرایط انضمامی، راهی به ما نشان نمی‌دهد.

دوم، پارامترهای انضمامی و بیرونی که الگو را برای حل مسایل معنادار، عملیاتی و مناسب می‌سازد. جای این پارامترهای انضمامی و بیرونی در الگوی موجود خالی است. بنابراین، نخستین کار برای عملیاتی کردن الگو اضافه کردن این پارامترها به الگوی موجود است. این پارامترهای انضمامی در دو محور خود را نشان می‌دهد:

۱. تشخیص مسئله اصلی

۲. راه‌حل مسئله اصلی با توجه به شرایط انضمامی (تاریخی و محیطی).

بنابراین، از منظر روش‌شناختی، در مواجهه با مشکلات، ما همیشه یک الگو نیاز داریم که این الگو دارای پارامترهایی انتزاعی و انضمامی است. پارامترهای انتزاعی همان عناصری از الگو است که با توجه به نظریات موجود به ذهن می‌رسد و الگوی موجود نیز از همین سنخ است. اما پارامترهای انضمامی را نمی‌توان مستقیماً در نظریات یافت، بلکه در مواجهه با مسایل در دنیای

واقعی است که خود را نشان می‌دهند. لذا، باید به واقعیت انضمامی مراجعه کرد تا با حرکت در دو محور تشخیص مسئله و ارائه راه حل ممکن برای آن مسئله، این پارامترهای انضمامی کشف شده و ما آنها را به الگو اضافه کنیم.

توجه داشته باشید که در اینجا بحث نه در روش حل مسئله، بلکه در راه حل مسئله است. این امر باعث می‌شود که الگو از حالت انتزاعی خارج شود و با واقعیت انضمامی ارتباط یابد. رویکرد انضمامی کردن یک الگوی انتزاعی «کالیبراسیون استراتژیک الگو»^۱ نامیده می‌شود. روش‌شناسی معمول در علوم اجتماعی که الگوی موجود نیز بر مبنای آن طراحی شده است، مبتنی بر منطق صوری است و در آن به این کالیبره کردن توجه نمی‌شود. ما به دنبال راهی هستیم که از این منطق صوری فراتر رفته و با واقعیت انضمامی پیوند برقرار کنیم. این راه در چارچوب پدیدارشناسی، دیالکتیک و هرمنوتیک پیموده می‌شود.

اما چگونه می‌توان این محورها، یعنی تشخیص مسئله اصلی و روش حل آن را به الگوی موجود وارد کرد تا پارامترهای انضمامی خود را در الگو نشان دهد؟ ما به دنبال الگویی برای پیشرفت کل جامعه هستیم. بنابراین، دو مفهوم «تغییر» و «تمامیت» باید مدنظر باشد. برای این کار باید از دو اصل «تمامیت» و «تغییر» استفاده کرد:

۱. اصل تمامیت: چون تمامیت جامعه مدنظر است، وقتی مسایل خود را نشان می‌دهند که ما بتوانیم جامعه را در کلیت آن ببینیم.

۲. اصل تغییر: وقتی از «پیشرفت» صحبت است، به معنای تغییر از وضع موجود به وضع مطلوب است، این کار وقتی عملیاتی می‌شود که راهی برای حل مسئله داشته باشیم. اگر به این دو اصل توجه کنیم، «تغییر نگرشی» خواهیم داشت که الگوی موجود به یک الگوی سیستمی (توجه به کل جامعه نه اجزاء آن)، پویا (توجه به دیالکتیک به عنوان عامل حرکت در جامعه) و انضمامی (توجه به شرایط تاریخی و محیطی) تبدیل خواهد شد. از نظر روش‌شناختی می‌توان از تمامی

1. Strategic calibration of model.

روش‌ها و رویکردهای موجود در حوزه علوم اجتماعی (مانند نظریه سیستم‌ها، روش دیالکتیک، پدیدارشناسی و...) تا جایی که در تضاد با هم نباشند در چارچوب این تغییر نگرش (بر مبنای دو اصل فوق) استفاده کرد. این تغییر در نگرش در قالب به کارگیری این دو اصل (تمامیت و تغییر) و حرکت در دو محور (تشخیص و راه حل مسئله) به ما رویکردی استراتژیک در قبال عملیاتی کردن الگوی پیشرفت خواهد داد. برای اینکه مفهوم این تغییر نگرش و تبدیل الگوی موجود به الگویی سیستمی، پویا و انضمامی مشخص شود، در این مقاله عملاً این دو اصل را با توجه به شرایط موجود در ایران به کار خواهیم گرفت.

کالیبراسیون استراتژیک الگو

۱. تشخیص مسئله اصلی

در چارچوب پارادایم پیشرفت، مسئله اصلی پیش‌روی جامعه ایران در شرایط کنونی چیست؟ در یک نگاه انتزاعی، غیراستراتژیک، غیرسیستمی و ایستا می‌توان مسایل زیادی را برشمرد که همه نیز درست باشند، مثلاً بیکاری، تورم، فقر، مسکن، فساد، اشرافیت، تحریم، تهاجم فرهنگی، کمبود آب و غیره، همه این موارد درست است. اما نکته اینجا است که اگر بتوانیم همه مسایل را هم احصاء و آنها را اولویت‌بندی کنیم و برای حل آنها روش ارائه دهیم، باز هم مشکلات موجود در جامعه حل نخواهد شد. دلیل آن هم امتناع روش‌شناختی این رویکرد است. این رویکرد، انتزاعی، جزءنگر و ایستا بوده و اگرچه درست می‌باشد، اما ناقص است، به این معنا که کل حقیقت را به ما نشان نمی‌دهد. این نقص در بازنمایی، ما را در یافتن راه‌حل به خطا می‌برد، یعنی اقدام به حل مسایل با داشتن بخشی از حقیقت ما را از حل مسایل دور کرده و باعث می‌شود مشکل مزمن و دیرپاتر شود. جامعه به‌مثابه سیستمی از اجزاء به هم پیوسته در محور زمان و در یک شرایط محیطی خاص عمل می‌کند. تغییر در یک جزء، تعادل کل سیستم را به هم می‌زند و سیستم در مسیر متفاوتی قرار خواهد گرفت. بنابراین، وقتی برای حل یک مشکل (مانند مسکن) اقدام می‌کنیم، این امکان وجود دارد که اثر سیستمی حاصل از اقدام ما، کلیه پارامترهای جامعه

را در طول زمان تغییر دهد، لذا مشکلات جدیدی به وجود بیاید که به لیست مشکلات قبلی اضافه شود، یا ممکن است مشکلات موجود را تشدید کند. بنابراین، اگر فهرستی از مشکلات وجود داشته باشد و زمان و منابع کافی هم در دسترس باشد، شناسایی و رفع یک‌یک آنها از نظر روش‌شناختی ناممکن است. در نگرش غیرسیستمی اجزاء با یکدیگر رابطه ارگانیک ندارند و هر یک را می‌توان مستقلاً حل کرد. در یک نگاه ایستا فرض بر این است که مشکلات در فرایند حل شدن تحول پیدا نمی‌کنند، لذا در یک زمان‌بندی مشخص و در یک افق انتزاعی از زمان، مشکل ناپدید می‌شود، در حالی که پدیده‌های اجتماعی نه ایستا و نه منفرد هستند. بنابراین، تلاش برای حل یک مسئله به شکل انفرادی ممکن است در طول زمان منجر به ایجاد مسایل جدیدی شود.

۲. پدیدارشناسی الگوی پیشرفت

راه درست تشخیص مسئله کدام است؟ نخستین گام به کارگیری دو اصل «تمامیت» و «تغییر» است. به کارگیری اصل «تمامیت» به معنای دیدن کل جامعه در تمامیت آن است، به طوری که هیچ امری از نظر ما دور نماند. اما طبق همین اصل ما به دنبال تشخیص هر مسئله‌ای نیستیم، بلکه به دنبال مسئله اصلی هستیم که ارتباط ارگانیک و سیستمی با کل مسایل دارد و حل آن به حل تمامی مسایل دیگر کمک خواهد کرد. مسئله اصلی مسئله‌ای است که با هدف (که همان پیشرفت باشد)، بیشترین همبستگی را داشته و عامل یا مانع رسیدن به هدف (در اینجا پیشرفت) است. پس به کارگیری اصل تمامیت، به معنای کل‌نگری در تشخیص مسئله اصلی است. کل‌نگری نیز به این معنا است که باید جامعه را در کلیت آن در نظر گرفت و کلی‌ترین مقوله را در جامعه تشخیص داد. کلی‌ترین مقوله، مفهومی است که با همه مفاهیم دیگر در ارتباط است.

کلی‌ترین مقوله در جامعه که در عین حال نشان‌دهنده مسئله اصلی مورد نظر ما باشد، کدام است؟ پاسخ در اینجا مفهوم «نظم» است. وقتی هدف پیشرفت باشد چون مفهوم پیشرفت، مفهوم تغییر را مفروض می‌گیرد، لذا با مقاومت جامعه در برابر این تغییر مواجه می‌شویم. این مقاومت نه تنها ناشی از اینرسی طبیعی جامعه است که میل به سکون دارد، بلکه به دلیل تعارض منافع ایجاد

شده بر اثر تغییر نیز است که افراد و گروه‌ها را به مقاومت در برابر تغییر برمی‌انگیزد. بنابراین، مسئله اصلی ما این است که چگونه برای رسیدن به اهداف مورد نظر در مسیر پیشرفت، نظم اجتماعی نیز حفظ شود؛ در غیر این صورت مسیر پیشرفت توأم با تعلل خواهد بود و هزینه‌های پیشرفت را متحمل می‌شویم، بدون اینکه از منافعش منتفع شویم. در اینجا دیدیم که اصل تغییر هم خود به خود وارد شد، چراکه در گذر زمان هیچ چیز ثابت نمی‌ماند و نظم همواره می‌تواند به ضد خود یعنی بی‌نظمی و آشوب تغییر شکل دهد و همین نکته است که پیشرفت را مسئله‌دار می‌کند.

پس مسئله ما اینگونه صورتبندی جدیدی می‌یابد که چگونه در مسیر پیشرفت قرار بگیریم که نظم اجتماعی هم حفظ شود. در واقع شرط لازم هر نوع حرکت رو به پیشرفت در جامعه، وجود نظم است. در یک نگاه پدیدارشناسانه به الگوی پیشرفت، مسئله آنقدر از نظر صورتبندی تحول می‌یابد تا به انضمامی‌ترین شکل خود درآید. ما به دنبال پیشرفت بودیم، ولی به مفهوم نظم رسیدیم. لذا، الگوی موجود که ما نام «کالیبراسیون استراتژیک» بر آن گذاشتیم، برای عملیاتی شدن باید کار خود را از مفهوم نظم آغاز کند. اما نظم چیست و چه نسبتی با پیشرفت دارد؟ اینجا است که «منطق دیالکتیک^۱» به کمک ما می‌آید.

۳. دیالکتیک مفاهیم

پیشرفت، حرکت از نظم موجود به نظم جدید است، برای اینکه ما را به اهدافمان برساند. در واقع مفهوم نظم با مفهوم متضاد آن یعنی بی‌نظمی و آشوب در ارتباط است. مفهوم بی‌نظمی نیز با مفهوم امنیت - اهم از امنیت داخلی و خارجی - همبسته است. بنابراین، می‌توان گفت پیش شرط هر پیشرفتی نظم، و لازمه هر نظمی امنیت است. مفهوم امنیت نیز به نوبه خود با دو مفهوم «جنگ» و «صلح» همبسته است. اینجاست که ماهیت دیالکتیکی مفاهیمی مانند جنگ و صلح

1. Dialectical logic.

اهمیت می‌باید. بدیهی است که اگر بخواهیم پیشرفت کنیم، جنگ نمی‌تواند یک هدف باشد، بلکه صلح باید هدف قرار گیرد، اما گاهی برای رسیدن به صلح، جنگ لازم است. این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که یک جامعه دارای دشمنان ذاتی باشد. بدیهی است که مردم یک جامعه نمی‌توانند با یکدیگر در جنگ باشند و این با مفهوم جامعه در تضاد است. اینجا است که مفهوم دولت یا حکومت پدید می‌آید، موجودیتی که مردمان یک جامعه در آن به صلح می‌رسند و می‌توانند با هم در مسیر پیشرفت گام بردارند. اما این دولت وقتی به مرزهای هویتی - اهم از هویت جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی و غیره - خود می‌رسد، ممکن است با دشمنان هویتی‌اش روبه‌رو شود و در اینجا است که جنگ یا آمادگی دفاعی برای حفظ صلح و امنیت اجتناب‌ناپذیر است.

در مجموع مفهوم نظم ما را به مفهوم جنگ، صلح و امنیت داخلی و خارجی می‌رساند. در راستای طراحی و کالیبراسیون استراتژیک الگو، باید این سوال را مطرح کرد که استراتژی ما برای صلح در داخل و دفاع از میهن چه باید باشد؟ آیا دشمنانی ذاتی موجودیت ایران را تهدید می‌کنند؟ آیا صلح با همه جهان ممکن است؟ در بعد داخلی هم این سوال پیش می‌آید که چه نوع نظام سیاسی می‌تواند امنیت و آرامش لازم را برای حرکت در مسیر توسعه و پیشرفت فراهم سازد؟ این دو سوال با یکدیگر رابطه تنگاتنگی دارند، به طوری که پاسخ به یکی پاسخ به دیگری را به وجه دیالکتیکی و به شکل تاریخی مقید می‌کند. در شرایط حاضر دو دیدگاه در ایران می‌تواند وجود داشته باشد:

در دیدگاه اول و در بعد خارجی، ایران دشمن ذاتی ندارد و باید در نظام جهانی ادغام شود. در بعد داخلی هم باید لیبرال دموکراسی را به عنوان تنها الگوی ممکن برای نظم سیاسی بپذیرد. در دیدگاه دوم و در بعد خارجی، ایران دارای دشمنان وجودی مانند امریکا و اسرائیل است و تضاد ما با این دشمنان «انتاگونیستی» است، لذا همیشه باید آماده جنگ بوده و در منطقه خاورمیانه حضور فعال داشته باشیم. در بعد داخلی مردم‌سالاری دینی در چارچوب ولایت فقیه تنها گزینه مشروع است. البته من این دو دیدگاه را در دو حالت حدی خود مطرح کردم و بدیهی است که نگاه‌های میانه‌ای هم می‌تواند وجود داشته باشد. اما نکته مهم این است که تا به دو سوال فوق

پاسخ داده نشود، یعنی تا دکترین امنیت ملی و ایدئولوژی حاکم بر نظام سیاسی ما روشن نباشد، نمی‌توان الگوی کلان و استراتژیک برای پیشرفت جامعه ارائه کرد و لذا، در سایر حوزه‌ها نیز برنامه‌ریزی عقیم می‌ماند، به این معنا که به اهداف مشخص خود نمی‌رسد. نکته مهمتر اینکه این دو (دکترین امنیت ملی و ایدئولوژی حاکم بر نظام سیاسی) به شکل دیالکتیکی و تاریخی یکدیگر را مقید کرده‌اند، بنابراین، باید با یکدیگر تناسب داشته باشند؛ در غیر این صورت سیاست‌های داخلی و خارجی دولت یا حکومت در تضاد با یکدیگر خواهد بود. در مجموع وقتی اصل «تمامیت» و «تغییر» را به کار می‌گیریم، به شکل دیالکتیکی از یک مفهوم به مفهوم دیگر عبور می‌کنیم. لذا مسئله ما هم یک مسئله مجرد و انتزاعی از کل نظم اجتماعی نخواهد بود، بلکه طرح هر مسئله در یک دور هرمنوتیکی معنای نهایی و انضمامی خود را می‌یابد.

۴. جای دادن مسئله در دور هرمنوتیکی

به عنوان مثال سیاست اقتصادی را در نظر بگیرید. فرض کنید پرسش ما این باشد که سیاست توسعه صنعتی ایران چگونه باید باشد؟ این تصور غلط در نظام برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری ما وجود دارد که می‌توان هر نوع برنامه توسعه صنعتی را برای ایران نوشت و یا در جهت این توسعه، هر سیاست اقتصادی‌ای را با موفقیت اجرا کرد. مثلاً این فکر وجود دارد که همان الگوی صنعتی شدنی که در ژاپن یا کره اتفاق افتاده است برای ایران هم قابل پیاده‌سازی است. در حالی که اگر ما به اقتصاد به عنوان یک زیرسیستم از کل سیستم اجتماعی نگاه کنیم و به سیستم اجتماعی در ایران به عنوان بخشی از سیستم جهانی بنگریم (اصل تمامیت) می‌بینیم که این زیرسیستم نمی‌تواند خارج از نظم کلی حاکم بر سیستم اجتماعی و سیستم جهانی (تقسیم کار جهانی) مورد دستکاری قرار گیرد. در واقع هر الگویی در استراتژی توسعه اقتصادی، خود به خود مفهوم نظم، مفهوم امنیت و به تبع آن مفهوم دولت یا حکومت را مفروض می‌گیرد. از سویی هر سیاست اقتصادی باید بخشی از استراتژی توسعه باشد. اینجا است که ما در یک دور هرمنوتیکی قرار می‌گیریم که شروع از یک سیاست اقتصادی (پولی، مالی، ارزی، تجاری، صنعتی، ...) ما را به طور دیالکتیکی و هرمنوتیکی با کل سیستم اقتصاد داخلی و جهانی درگیر می‌کند و خودبه‌خود

پرسش از معنای آن سیاست، و موفقیت یا شکست آن تابعی از نسبتش با نظم اجتماعی و جایگاهش در سیستم جهانی خواهد بود. لذا، اینگونه نیست که قوه مجریه اراده کرده و سیاستگذاری کند، بلکه هستی‌شناسی حاکم بر سیستم اقتصاد جهانی از یک سو و هستی‌شناسی حاکم بر نظم اجتماعی از سوی دیگر آن را کرانمند می‌کند. در یک دور هرمنوتیکی موفقیت یک سیاست به مثابه یک سیاست داخلی به این پرسش تبدیل می‌شود که حد و حدود قدرت و درجه آزادی حکومت (دولت) در داخل و خارج از مرزهای سیاسی آن چقدر است؟ به عبارت دیگر، پرسش در مورد استراتژی صنعتی با سه پرسش دیگر پیرامون قدرت حکومت در ارتباط قرار می‌گیرد: حدود قدرت حکومت در داخل چقدر است؟ حدود قدرت حکومت در خارج چقدر است؟ ارتباط این دو چگونه است؟

۱-۴. نظم داخلی و مسئله بحران

حدود قدرت حکومت در داخل ایران چقدر است؟ حدود حکومت در داخل تابعی از ثبات در نظم اجتماعی است. ثبات در نظم اجتماعی به این معنا است که تغییر در این نظم که می‌تواند ناشی از شوک‌های برون‌زا یا ناشی از سیاست‌های حکومت باشد، تا چه حد بحران ایجاد می‌کند و چه مکانیسم‌هایی برای رفع بحران وجود دارد؟

مفهوم نظم با مفهوم آشوب رابطه دیالکتیکی دارد. اما آشوب ناگهان ظاهر نمی‌شود، بلکه وقتی سیستم اجتماعی به حدی از بحران برسد که غیرقابل کنترل باشد، ما وارد مرحله آشوب و فروپاشی نظم مستقر خواهیم بود. بنابراین، قدرت حکومت نیز در چارچوب قدرت آن در پیشگیری و حل بحران، سنجیده می‌شود. هرچه سیستم مقاوم‌تر باشد، با هزینه کمتری از بحران عبور می‌کند. لذا، درجه آزادی بیشتری برای اجرای موفقیت‌آمیز سیاست‌هایش خواهد داشت. در این راستا، این پرسش جدید مطرح می‌شود که عوامل ثبات و مقاوم بودن در یک سیستم اجتماعی کدامند؟

در اینجا است که باید دید در یک نظم اجتماعی چه عواملی ایجادکننده بحران است؟ مهمترین عامل بحران‌زا در نظم داخلی، عامل فساد است که مشروعیت سیستم سیاسی را زیر سوال

می‌برد. عامل دیگر عدم کارایی اقتصادی است که مشروعیت سیستم اقتصادی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. در سیستم سرمایه‌داری، مشروعیت در سیستم سیاسی بواسطه نهاد دموکراسی، و کارایی در سیستم اقتصادی بواسطه نهاد بازار تامین می‌شود. لذا، مهار بحران‌های سیستمی و احیاء نظم در سیستم سرمایه‌داری، از طریق سیاستگذاری در حیطه این دو نهاد صورت می‌گیرد. این الگوریتم مهار بحران از طریق سیاست‌های اقتصادی، با ظهور کینز به یک صورتبندی تئوریک رسید و از بطن آن دولت رفاه ایجاد شد. بنابراین، الگوریتم سیاستگذاری خود به یک نهاد تاریخی مستقل در قرن بیستم تبدیل شد که می‌توانست با تغذیه از ایدئولوژی‌های اقتصادی و مکاتب اقتصاد کلان به حیات خود ادامه داده و بحران‌های سیستمی نظام سرمایه‌داری را رفع کند. اما در کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران، سیاستگذاری به امری سیاسی تبدیل شده که تابعی از منافع گروه‌های فشار است. البته در سیستم سرمایه‌داری هم گروه‌های ذینفع وجود دارند و بر سیاستگذاری تاثیر می‌گذارند، اما این تاثیر را در چارچوب نهاد دموکراسی و بازار انجام می‌دهند، به همین دلیل هم سنتز دولت رفاه در چارچوب بودجه حاصل از مالیات‌ها امکان‌پذیر است.

در حالی که در ایران به دلیل وجود منابع طبیعی و بویژه نفت که به عنوان منبعی برای رانت عمل می‌کند، با یک دولت رانتیر مواجه هستیم (هراتی و دیگران، ۱۳۹۷: ص ۵۴-۵۳) و نه یک دولت رفاه خالص از نوع غربی آن. به همین دلیل هم اکثر سیاست‌های اقتصادی در حوزه کلان که تقلیدی از سیاستگذاری در اقتصادهای سرمایه‌داری است، عملاً بی‌تاثیر بوده و در بلندمدت نیز به نتایجی عکس اهداف اولیه‌اش تبدیل می‌شود. در دولت رفاه نوع غربی، دولت از نظر اقتصادی همواره با یک تضاد روبه‌رو بوده مبنی بر اینکه مجبور است همزمان به خواسته‌های دو گروه ذینفع عمده یعنی اتحادیه‌های کارگری از یک سو و سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی از سوی دیگر پاسخگو باشد، یعنی باید پاسخگوی خواسته‌های کار و سرمایه هر دو باشد. اما این دو خواسته در تناقض با یکدیگر هستند (پیوزی، ۱۳۹۰: ص ۱۲۷-۱۲۵)، یعنی سرمایه‌خواهان کاهش مالیات برای تشویق سرمایه‌گذاری و انباشت فزاینده سرمایه بوده و نیروی کار خواهان

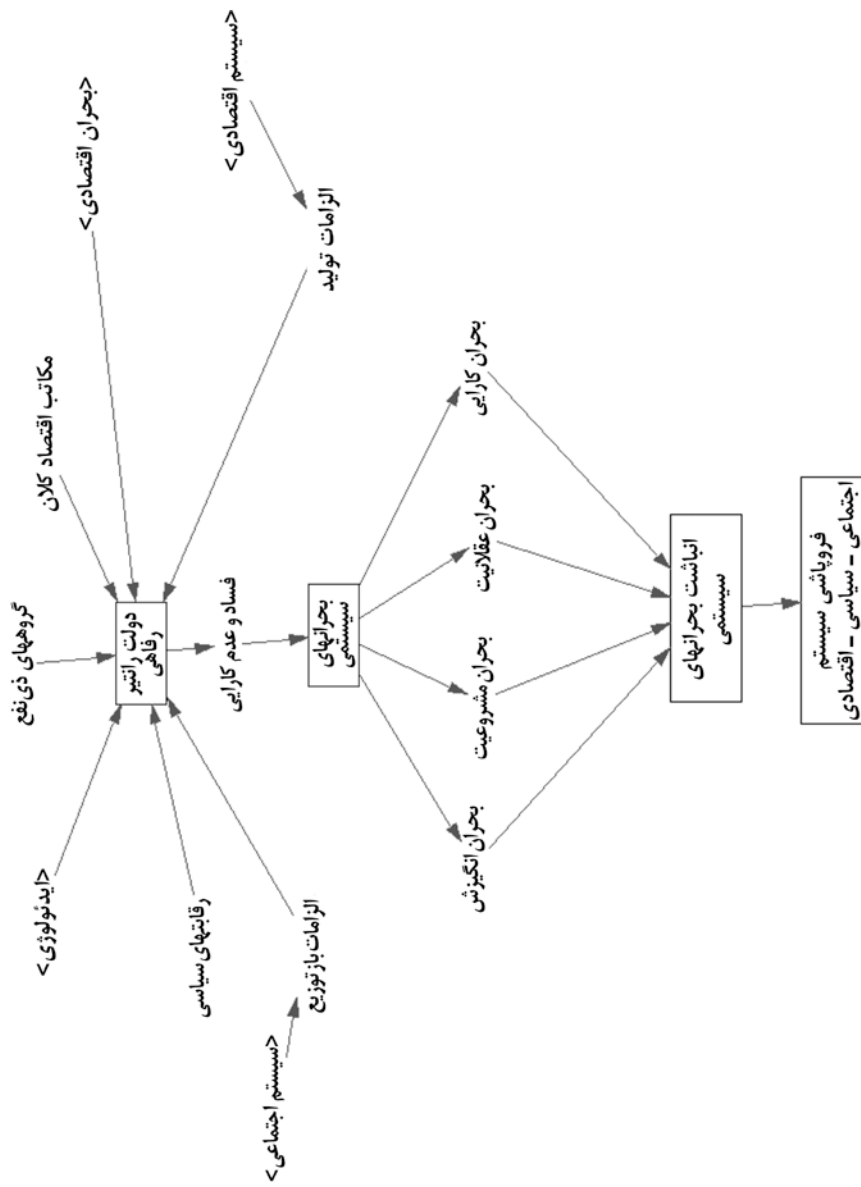
بازتوزیع ثروت از طریق افزایش مالیات جهت تامین مخارج رفاهی است (معرفی محمدی، ۱۳۹۶: ص ۱۷۷-۱۷۰). سیاست‌های اقتصادی دولت رفاه بر این دو نیروی متضاد است و لذا مکاتب اقتصادی در اقتصاد کلان هم بر مبنای حل این مسئله تحول می‌یابند. به همین دلیل در سیستم سرمایه‌داری همواره شاهد بحران هستیم، ولی این بحران‌ها از طریق نهاد دموکراسی که به عنوان یک سوپاپ اطمینان عمل می‌کند، کاهش می‌یابند. نهاد بوروکراسی و بازار، عقلانیت و کارایی را در امر تصمیم‌گیری و تولید فراهم می‌آورند. بحران‌های سیستمی، که ذاتی دولت رفاه برآمده از اقتصاد سرمایه‌داری است، عملاً رفع شده و مشروعیت کل نظام زیر سوال نمی‌رود و نظم اجتماعی حفظ می‌شود.

در ایران هیچ کدام از این سه نهاد دموکراسی، بوروکراسی و بازار کارکرد مناسب خود را ندارند. لذا، فساد و عدم کارایی به عنوان یک خاصیت سیستمی و پایدار، نظم اجتماعی را تهدید می‌کند. به این معنا که نهاد دموکراسی در قالب انتخابات مجلس عملاً ابزاری برای بازتوزیع منافع حاصل از رانت‌های دولتی در حوزه‌های انتخاباتی عمل کرده و باعث می‌شود تخصیص‌های اقتصادی در چارچوب عقلانیت حاکم بر نهاد بازار صورت نگیرد و سیستم اقتصادی را دچار بحران کارایی کند.

در انتخابات ریاست جمهوری، تحزب و دسته‌بندی‌های سیاسی به فضایی برای رقابت گروه‌های سیاسی تبدیل شده است که سیاست‌های کلان دولت را تعیین می‌کنند. بنابراین، سیاست‌گذاری در چارچوب عقلانیت حاکم بر بوروکراسی مدرن عمل نکرده و سیستم سیاسی را دچار بحران عقلانیت می‌کند. هر دوی این مکانیسم‌های دموکراتیک که می‌توانست عاملی برای پاسخگو بودن و شفافیت دولت و حاکمیت باشد، عملاً عاملی برای نهادینه شدن فسادهای سیستماتیک شده است که از طریق فعالیت گروه‌های ذینفع و گروه‌های فشار تداوم می‌یابد. لذا، بحران‌های سیستمی به جای رفع شدن در یک فرایند دموکراتیک، عملاً به انباشت بحران در کل سیستم اجتماعی و فساد سازماندهی شده منجر می‌شود. اما چرا دولت رفاه در غرب می‌تواند بر بحران‌های سیستمی دولت رفاه غلبه کند، ولی در ایران نه تنها این اتفاق نمی‌افتد، بلکه برعکس،

بحران‌های انباشته شده به تعویق می‌افتد؟

دولت در ایران به رانت حاصل از درآمدهای نفتی دسترسی دارد و مالیات نمی‌گیرد، لذا گروه برنده انتخابات، تعهدی پایدار نسبت به نیازهای اقتصادی بخش خصوصی ندارد. در واقع بخش خصوصی‌ای وجود ندارد که بخواهد در قبال مالیات، در حوزه اقتصاد از دولت پاسخگویی بخواهد. فقدان سیستم مالیاتی که بودجه را تامین مالی کند، نه تنها قوه مجریه را از نظر اقتصادی و سیاسی از سیستم مالیاتی و بخش خصوصی یعنی سرمایه‌گذاران مستقل می‌کند، بلکه این عدم پاسخگویی باعث عدم شفافیت شده و سیستم اطلاعاتی در اقتصاد نیز غیرشفاف خواهد شد. بنابراین، ما عملاً با دولت یا حکومتی مواجه هستیم که در آن قوه مجریه طراح و مجری سیاست‌هایی خواهد بود که این سیاست‌ها برآیند خواسته‌های گروه‌های ذینفع در کابینه و مجلس است، بدون اینکه از سوی تولیدکنندگان در بخش خصوصی به نظم درآید. البته اکثر بنگاه‌های تولیدی بزرگ در ایران یا دولتی است یا متعلق به نهادهای انقلابی که در چارچوب قواعد بازی در نهاد بازار قرار نمی‌گیرند. بنابراین، یک سیستم اقتصاد سیاسی وجود دارد که در آن دو نهاد دموکراسی و بازار به واسطه و میانجی‌گری بوروکراسی بی‌طرف، نمی‌توانند یکدیگر را تعدیل کنند. لذا، مکانیسم‌هایی که در یک دولت رفاه سرمایه‌داری از وقوع بحران جلوگیری می‌کرد یا آن را تسکین می‌داد، در ساختار کنونی اقتصاد سیاسی ایران عمل نمی‌کند. در نتیجه انباشتی از بحران‌های مشروعیت (فساد و عدم توجه به بحث بازتوزیع عادلانه ثروت و درآمد)، عقلانیت (ناکارایی بوروکراسی) و کارایی (کاهش بهره‌وری اقتصادی) را خواهیم داشت که در طول زمان در حال انباشت است (نمودار ۱).



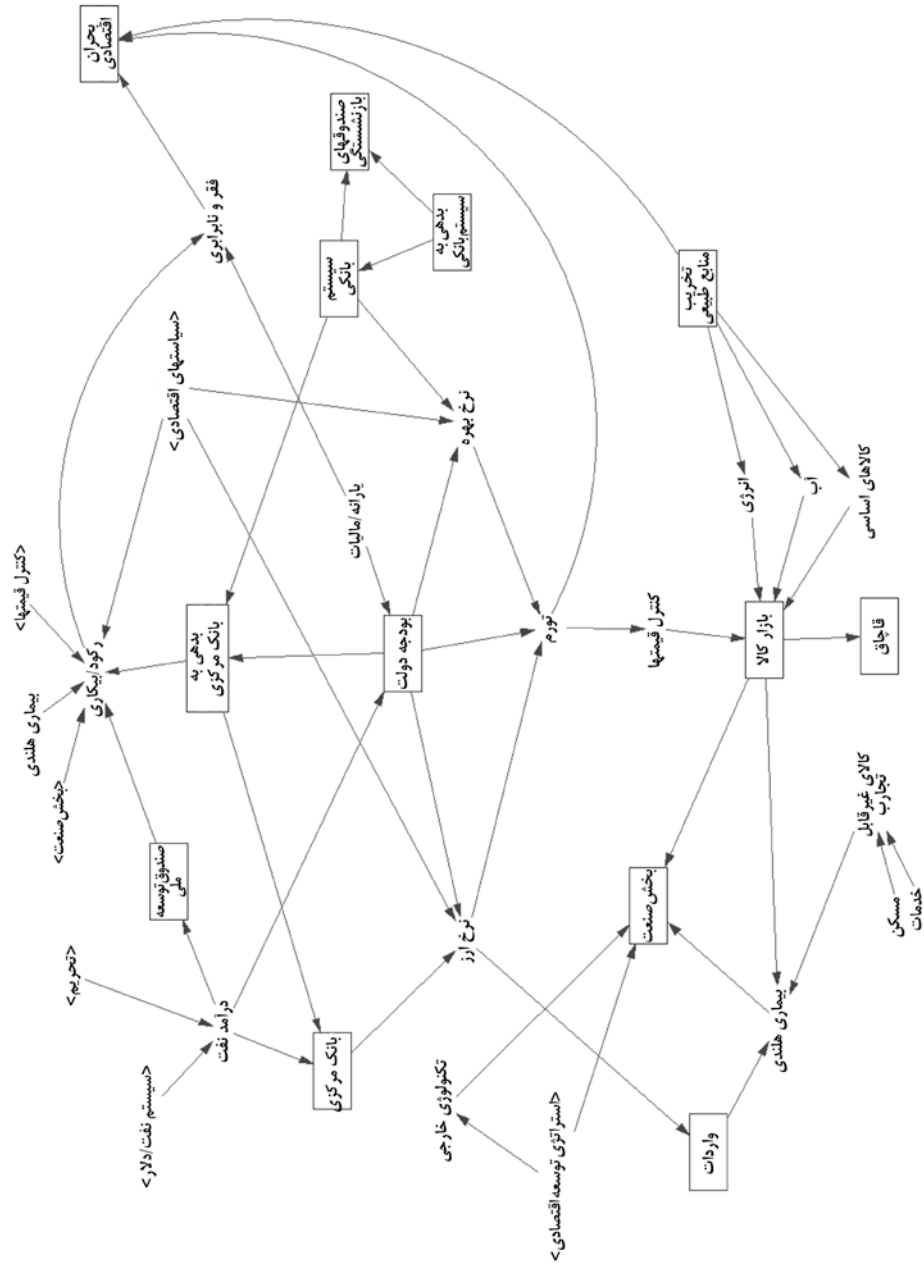
نمودار ۱

از طرف دیگر، بر خلاف دولت‌های سرمایه‌داری، در ایران یک بوروکراسی بی‌طرف وجود ندارد که عقلانیت را به سیستم اداری در حوزه عمومی بازگرداند و جلوی رانت‌جویی گروه‌های ذینفع را بگیرد، یا آنها را در تعادل با یکدیگر قرار دهد. لذا، فساد وجه سیستمی پیدا می‌کند. فساد در اینجا به معنای استفاده از بوروکراسی و ساختارهای اجرایی دولت و حکومت در راستای منافع شخصی می‌باشد. اما نکته مهمتر این است که چنین سیستمی که هم بحران‌خیز بوده و هم توان رفع بحران را ندارد، چگونه تا به حال دوام آورده و فرونپاشیده است؟ پاسخ را باید در درآمدهای نفتی دولت جستجو کرد. دوام این سیستم به دلیل رانتی بودن آن است که این اجازه را می‌دهد که عدم کارایی سیستم اقتصادی از طریق واردات که با دلارهای نفتی انجام می‌گیرد، تسکین یابد. این نوع ساختار رانتی به دلیل عدم کارایی و فقدان بازتولید ارزش در سیستم سرمایه‌داری امکان وقوع ندارد، چرا که به هر حال باید ارزش افزوده در جایی در سیستم اقتصادی ایجاد شود تا در نهایت بتواند به شکل سیاسی بازتوزیع شود. ولی در یک دولت رانتی آنچه بازتوزیع می‌شود، رانت است. لذا، تا زمانی که این رانت وجود دارد، سیستم هم علی‌رغم وجود بحران می‌تواند به کار خود ادامه دهد. سیستم وقتی به مرز فروپاشی می‌رسد که رانت قطع شده و دیگر چیزی خارج از سیستم برای بازتوزیع به سیستم اقتصادی تزریق نشود. در این شرایط بحران‌های سیستمی (بحران‌های عقلانیت، مشروعیت، انگیزش و کارایی) به حدی از انباشت می‌رسد که منجر به فروپاشی سیستم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی می‌شود.

اقتصاد سیاسی ایران در حال حاضر با همین مسئله روبه‌رو است. تا زمانی که دلارهای نفتی بتواند بودجه را از طریق واردات کالا و خدمات از خارج تامین کند، دولت هم می‌تواند بودجه را ببندد و بحران‌ها را به آینده‌ای نامعلوم هدایت کند. در چند سال اخیر به دلیل تحریم و قطع رابطه دلاری با جهان، بار تامین بودجه به سیستم مالیاتی سرشکن شده است. ولی به دلیل رکودی که ناشی از همین تحریم‌ها است، اصولاً بخش تولید قدرت مالیات‌دهی و خلق ارزش ندارد. از سویی نظام بانکی ربوی نیز مکانی نه تنها برای تجهیز سرمایه جهت تولید، بلکه برای به تعویق انداختن ورشکستگی بنگاه‌ها و پرداخت سودی که در تولید منشاء ندارد، شده است. نتیجه این فرایندها،

وضعیت متناقض‌نمایی^۱ است که در آن افزایش بی‌رویه نقدینگی در کشور توأم با کمبود پول برای سرمایه‌گذاری اتفاق می‌افتد و شرایط رکود همراه با تورم را شاهد خواهیم بود. چون در این نرخ‌های بهره، تولید صرفه اقتصادی ندارد. نتیجه بیکاری فزاینده به همراه تورم پنهانی خواهد بود که مدام با کنترل قیمت‌ها سرکوب می‌شود. قیمت‌های نسبی، نرخ‌های ارز حقیقی، نرخ بهره و نرخ تورم نیز نمی‌تواند به مقادیر تعادلی خود برگردانده شود و اقتصاد کلان ثبات یابد. چراکه هر تغییری در یکی از متغیرهای کلان، عامل عدم تعادل در سایر متغیرها و تشدید بی‌ثباتی در سیستم اقتصاد کلان است. مثلاً کاهش نرخ بهره بانک‌ها می‌تواند باعث خروج سپرده‌ها از سیستم بانکی شده و با سفته بازی روی ارز و طلا، موج جدیدی از تورم و بی‌ثباتی در نرخ ارز را ایجاد کند. اصلاح قیمت سوخت نیز می‌تواند موج جدیدی از تورم و رکود را در پی داشته باشد (نمودار ۲).

1. Paradoxical.



نمودار ۲

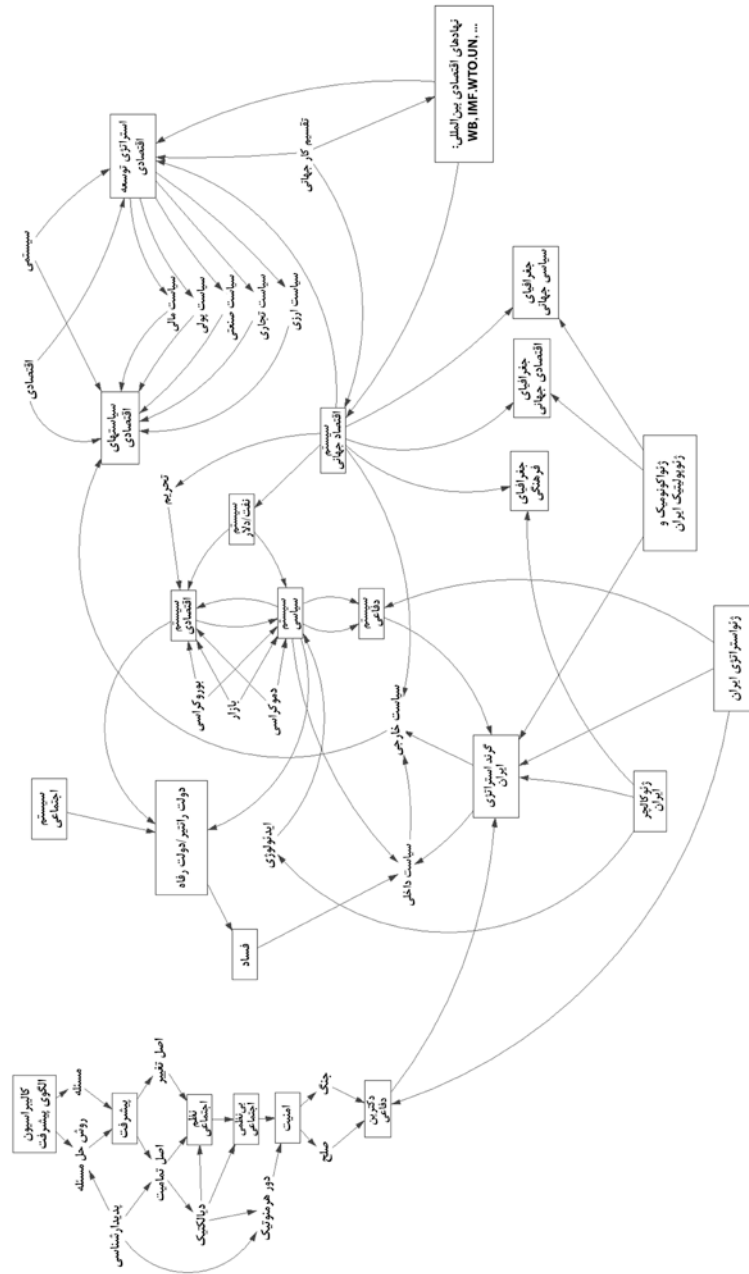
لذا به نظر می‌رسد سیستم از نظر اقتصادی به بن بست رسیده است که رفع آن در گرو سرمایه‌گذاری است. از سویی تکنولوژی لازم برای تولید رقابتی در کشور بویژه در بخش صنایع پیشرفته مثل نفت وجود ندارد، لذا تنها راه حل سرمایه‌گذاری خارجی پیش نهاد می‌شود. اما اگر واقعا سرمایه‌گذاری خارجی هم راه حل باشد، آیا سرمایه‌گذاری خارجی امکان وقوع دارد؟ واقعیت این است که ورود سرمایه‌گذاری خارجی با گزند استراتژی ایران در حوزه استقلال و امنیت کشور در تضاد است. بنابراین به نظر می‌رسد ما در یک بن بست اقتصادی قرار داریم. آیا ایران می‌تواند از این بن بست خارج شود؟ این ما را به بخش دوم پرسش می‌رساند.

۲-۴. نظم خارجی و مسئله گزند استراتژی

حدود قدرت حکومت ایران در خارج از مرزهای سیاسی آن چقدر است؟ پاسخ این مسئله به موقعیت ایران در سیستم جهانی بازمی‌گردد که متاثر از چندین عنصر است. این عناصر شامل موقعیت ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئوانرژتیک و ژئوکالچر ایران در سیستم جهانی می‌باشد. این عناصر در تعامل با یکدیگر مبنایی برای گزند استراتژی ایران در صحنه جهانی هستند. نکته مهم در گزند استراتژی ایران این است که این عناصر در هارمونی با یکدیگر می‌توانند ایران را به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای و جهانی تبدیل کنند. به عنوان مثال ایران اکنون یک بازیگر کلیدی در منطقه است که بر مبنای ژئوکالچر شیعه توانسته معادلات قدرت‌های بزرگ را تغییر دهد. این مسئله به دلیل ژئوانرژتیک بودن منطقه خاورمیانه و آسیای میانه، اهرم‌های ژئواکونومیک موثری در اختیار ایران قرار می‌دهد که جغرافیای اقتصادی جهان را تحت تاثیر خود قرار داده است. اما نکته مهمتر در اینجا هماهنگ کردن این پتانسیل‌های بین‌المللی با نظم حاکم بر سیستم اجتماعی در داخل کشور است. این نکته خود را در مسئله هماهنگی سیاست خارجی و سیاست داخلی نشان می‌دهد. هرچه سیستم سیاسی در داخل، مشروعیت مردمی بیشتری داشته باشد و سیستم اقتصادی نیز بتواند بر مبنای این پتانسیل‌های بین‌المللی شکل بگیرد، بسیج نیروها در داخل امکان سیاست خارجی موثرتری برای ارتقاء قدرت فراملی فراهم می‌سازد. سیاست خارجی نیز امکانات بین‌المللی را در جهت توسعه و پیشرفت اقتصاد ملی فراهم خواهد ساخت. استراتژی توسعه

صنعتی نیز در یک چنین چارچوبی است که معنا می‌یابد.

اینجا است که مسئله‌ای مانند سیاست صنعتی که یک مسئله داخلی و صرفاً اقتصادی تلقی می‌شود، چگونه در یک دور هرمنوتیکی با نظم سیاسی در داخل از یک‌سو و موقعیت ایران در نظام جهانی و سیاست خارجی از سوی دیگر پیوند می‌یابد. ما به طور سنتی در تقسیم کار جهانی در حلقه‌ای از سیستم تولید ارزش جهانی قرار گرفته‌ایم که صادرکننده مواد خام بویژه نفت و واردکننده کالاهای مصرفی می‌باشیم. این تقسیم کار بخشی از سیستم نفت/دلار بوده که چرخه بازیافت دلارهای نفتی را شکل می‌دهد و بعد از جنگ جهانی دوم بخشی از سیستم هژمونی جهانی امریکا شده است. در مقابل، کشورهایی مانند ژاپن و کره جنوبی به دلیل فقدان منابع انرژی، در تقسیم کار متفاوتی قرار گرفته‌اند که در چارچوب جنگ سرد در خاور دور معنا می‌یابد، به همان صورت که در دوران مابعد جنگ سرد نیز چین در تقسیم کار متفاوتی وارد شد. لذا، ساده‌لوحانه است که فکر کنیم ما هم می‌توانیم مانند کره جنوبی، ژاپن و یا حتی چین در سیستم جهانی، صنعتی شویم. چون این کشورها مصرف‌کننده نفت بوده و در چرخه بازیافت دلار نقشی در نقطه مقابل ما را بازی می‌کنند. البته این به معنای جبر تقسیم کار صنعتی نبوده و می‌توانیم از این وضعیت خارج شده و جایگاه خود را در تقسیم کار جهانی ارتقاء دهیم، ولی نه اینقدر ساده‌لوحانه که فکر کنیم بدون تغییر در نظم داخلی و بین‌المللی بتوان چنین کاری کرد. لذا، ایران اگر بخواهد استراتژی توسعه صنعتی داشته باشد، این هدف باید بخشی از گزند استراتژی او قرار گیرد، یعنی ایران باید بتواند همه پتانسیل‌های داخلی مربوط به نظم اجتماعی و پتانسیل‌های خارجی از ژئوکاچر تا ژئواکونومی خود را در راستای استراتژی صنعتی مطلوب خود بسیج کند تا بتواند در تقسیم کار جهانی جایگاه مناسب خود را بیابد (نمودار ۳).



نمودار ۳

نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان داده شد که چگونه الگوی پیشرفت موجود می‌تواند از یک الگوی انتزاعی به یک الگوی عملیاتی و انضمامی تبدیل شود. این کار با توجه به دو اصل تمامیت و تغییر (با توجه به مفهوم پیشرفت جامعه) و در دو محور تشخیص و حل مسئله (با توجه به انضمامی شدن مفهوم پیشرفت) انجام گیرد. همچنین مشخص شد که این فرایند چگونه با یک نگاه پدیدارشناسانه به الگوی پیشرفت شروع شده و ما را به مسئله اصلی پیشرفت که همان مسئله نظم است، می‌رساند. از طرف دیگر چگونه از بطن مفهوم نظم به شکل دیالکتیکی مفاهیمی مانند بی‌نظمی، آشوب و بحران استخراج می‌شود. در نهایت نیز جایگاه یک مسئله خاص (مثل صنعتی شدن) در یک دور هرمنوتیکی با مسئله اصلی (که همان مسئله نظم باشد) ارتباط می‌یابد. لذا، حل یک مسئله خاص در گرو حل مسایل مهمتری است که در نگاه اول با آنها بی‌ارتباط است. مثلاً یک سیاست صنعتی نه تنها یک مسئله صرفاً فنی و جزئی است که یک بوروکرات بتواند در مورد آن تصمیم بگیرد، بلکه برآیند نیروهایی است که از نظم سیاسی در داخل و نظم اقتصادی در سیستم جهانی نشأت می‌گیرد. بنابراین، سیاست صنعتی نه یک مسئله صرف اقتصادی، بلکه مسئله‌ای است که در چارچوب ساختار اقتصاد-سیاسی در داخل و گرنداستراتژی جمهوری اسلامی ایران در صحنه جهانی معنا می‌یابد.

منابع

۱. پیوزی، مایکل (۱۳۹۰). یورگن هابرماس. ترجمه احمد تدین. تهران: هرمس.
۲. جبارنژاد، محسن؛ لکزایی، شریف (۱۳۹۷). رابطه دین و سیاست در نگاه تطبیقی به آرای ملاصدرا و هگل. سیاست متعالیه، سال ششم، شماره ۲۳: ص ۱۷۴-۱۹۲.
۳. قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۹۷). مؤلفه‌های حکمرانی عادلانه در چارچوب نظریه زیست جهان. سیاست متعالیه، سال ششم، شماره ۲۲: ص ۱۱۳-۱۳۰.
۴. معرفی محمدی، عبدالحمید (۱۳۹۶). تعارض سیاست‌های رشد و بازتوزیع در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران. پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۱۲، شماره ۴: صفحه ۱۶۵-۲۰۲.
۵. ملکی، علی (۱۳۹۷). مبانی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران: تعدد تفسیرها؛ چالش‌ها و راهکارها. سیاست متعالیه، سال ششم، شماره ۲۱: ص ۷۷-۹۴.
۶. هراتی، محمدجواد؛ مهدی‌زاده، روح‌الله (۱۳۹۷). آزمون‌پذیری نظریه دولت رانتیر در انقلاب‌های جهان اسلام (مطالعه موردی ایران و مصر). پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۸، شماره ۲: ص ۸۰-۴۹.